



ایستگاه بچه‌ها



دوستی با رنگ‌ها

<https://www.roshdmag.ir/u/2kk>

• رویا صادقی

بچه‌ها سلام

در هر کدام از نقاشی‌هایی که برای مجله رشد دانش آموز فرستاده‌اید، نکات آموزشی وجود دارد. من سعی می‌کنم در هر شماره بعضی از این نکات را برایتان بنویسم.



علیرضا شاکریفر ۱۲ ساله از مینودشت استان گلستان: کار قشنگی که علیرضا کرده این است که اطراف نقاشی را به قسمت‌های رنگی تقسیم کرده و این کارش جلوه بیشتری به گل آفتاب گردان داده است.



فرامرز محبوب راد ۱۱ ساله از مینودشت استان گلستان: فرامرز هم گل‌ها را در جای اصلی‌شان یعنی طبیعت کشیده است. بچه‌ها همان‌طور که می‌بینید دوستان گل را به عنوان موضوع نقاشی انتخاب کرده‌اند اما هر کدام آن‌ها را در جاهای مختلفی کشیده‌اند.



سعیده صمدی ۱۲ ساله از همدان: سعیده گل‌های نیلوفر آبی را به عنوان موضوع نقاشی‌اش انتخاب کرده و در نقاشی‌اش از ماژیک، گواش، مدادشمعی و تکه‌های خرد شده کاغذ استفاده کرده است.



باران بهبودی ۱۱ ساله از تهران: نقاشی باران هم موضوع جالبی دارد هم اینکه با شجاعت تمام از رنگ صورتی پررنگ برای سفره‌ی میز استفاده کرده است. انتخاب رنگ‌های شاد و پررنگ نقاشی شما را زیباتر می‌کند.

جالب است بدانید که (این قسمت: معرفی یک نقاش)

سهراب سپهری (شاعر و نقاش اهل کاشان ۱۳۰۷-۱۳۵۹)

بیشتر مردم سهراب سپهری را با شعرهایش می‌شناسند. اما او طراح و نقاش مشهوری هم بوده است. شما را با تعدادی از آثار طراحی و نقاشی او آشنا می‌کنیم:





دوستان مجله رشد دانش آموز سلام

• معصومه خیرآبادی

داستانی که می‌خوانید را محدثه شیت، ده ساله از نیشابور برایمان ارسال کرده است. ما که از خواندن آن لذت بردیم شما هم آن را بخوانید و نظر خودتان را درباره‌ی آن بنویسید و برایمان ارسال کنید. فراموش نکنید که ما منتظر داستان‌ها، شعرها و نقاشی‌های زیبای شما هستیم:

روز مسابقه. محدثه شیت، ده ساله. نیشابور

راه افتادیم و در تمام مسیر به این فکر می‌کردم که مادر بزرگ چطور می‌تواند تمام طول مسیر مسابقه را بدود؟ اما مادر بزرگ نگران به نظر نمی‌رسید. لحظه به لحظه تعجبم بیشتر می‌شد و می‌دیدم مادر بزرگ با آن سن و سالش چطور زبر و زرنگ و با خوش حالی دارد به طرف پارک می‌رود. وقتی به محل مسابقه رسیدیم، تعجبم باز هم بیشتر شد چون تعداد زیادی مادر بزرگ را دیدم که همگی همراه نوه‌هایشان برای شرکت در مسابقه‌ی دو میدانی آمده بودند. بعداً فهمیدم همه‌ی آن‌ها وقتی برای نرمش کردن به پارک می‌آمده‌اند، تصمیم گرفته‌اند مسابقه‌ای ترتیب بدهند و به کسی که برنده بشود، یک جام بدهند. مادر بزرگ‌ها پشت خط شروع ایستادند و مسابقه شروع شد. واقعاً دیدنی بود! نوه‌ها داشتند مادر بزرگ‌هایشان را تشویق می‌کردند و مادر بزرگ‌ها دور پارک می‌دویدند. نیم ساعت بعد مسابقه تمام شد و مادر بزرگ من برنده شد. گفتم: «مادر بزرگ حالا که توی مسابقه برنده شدید، جام را چه کار می‌کنید؟» مادر بزرگ خوش حال و خندان گفت: «آن را می‌فروشم و با پولش یک باشگاه برای بانوان سالمند درست می‌کنم.» گفتم: «واقعاً چه فکر خوبی، آفرین به مادر بزرگ!»

مادر بزرگ کفش‌های ورزشی‌اش را پوشید و گفت: «بیا برویم، امروز مسابقه است.» با تعجب پرسیدم: «چه مسابقه‌ای؟» مادر بزرگ همین‌طور که با عصای چوبی‌اش نرمش می‌کرد، جواب داد: «دو میدانی!» بیش‌تر تعجب کردم و پرسیدم: «چی؟ دو میدانی؟ اما شما که ...» مادر بزرگ وسط حرف من پرید و گفت: «چرا تعجب کردی؟ نکنند می‌خواهی بگویی من پیرم؟ من وقتی جوان بودم، قهرمان دو میدانی بودم، حالا بیا برویم.»



صدای شما

<https://www.roshdmag.ir/u/2kp>



نشانی ما: تهران

سندوق‌پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

مرکز بررسی آثار مجله‌های رشد

رایانامه: barresiasar@roshdmag.ir

